

## کالبدشناسی یک پندار

فاضل غیبی

ملت ایران هیچگاه به ذلت و خفت امروز نبوده است. ولی فقیه این بار منفورترین چهرهٔ رژیم را رسماً بر کرسی «ریاست جمهوری» نشانده تا نشان دهد، حرف اول و آخر را او می‌زند و در گذشته نیز «انتخابات»، خیمه‌شب‌بازی برای همهٔ میلیون‌ها ساده‌لوحانی بود که توهم داشتند با تقویت «نهادهای انتخابی»، قدرت ولی فقیه کاهش خواهد یافت. اما برآستی چگونه ممکن است، سلطهٔ حکومتی که ملتی را به خاک و رشکستگی اقتصادی، نابسامانی اجتماعی و نکبت ملی نشانده، چنین استوار باشد؟

بخش بزرگی از مخالفان حکومت اسلامی تصور می‌کنند، قدرت رژیم بر پایهٔ نهادهای گستردهٔ سرکوب قرار دارد. اما هرچند این نهادها و نیروها برآستی وحشت‌انگیز هستند، اما بیشک در برابر خیزش مردمی به سرعت فرومی‌ریزند. بنابراین باید در پس روبنای حکومت اسلامی زیرساختی را جستجو کرد، که نه تنها نابسامانی فجیع اوضاع کشور، بلکه نارضایتی اکثریت ایرانیان نیز خدشه‌ای بر بنیانش وارد نمی‌آورد. بنیانی که باید به پشتیبانی اکثریت برقرار باشد، وگرنه تا بحال فرو ریخته بود!

گشایش این «چیستان» دشوار نیست، زیرا نشان از ناآگاهی از منافع ملی دارد و راز پوشیده‌ای نیست که ملت ایران نسبت به منافع ملی خود دچار سرگشتگی است. البته ناآگاهی ملی ویژگی مشترک همهٔ کشورهای عقب‌مانده است و همانا تفاوت اصلی آنها با جوامع مدرن می‌باشد. ناگفته پیداست، که مسئولیت آن متوجه نخبگان جامعه است، که در ایران معاصر بارها فرصت داشتند، مبانی مدنی و سیاسی حکومت را بر بنیانی مدرن و استوار قرار دهند و مانند ژاپن یکبار برای همیشه بر ساختارهای اجتماعی و سیاسی متحجر غلبه کنند.

«نخبگان» در انقلاب مشروطه به سبب ناآگاهی بر تفاوت «مشروع» و «مشروطه»، در دوران رضاشاه به علت وابستگی به سنت‌های واپسگرا، در دوران ۱۲ ساله پس از شهریور ۲۰ به خاطر شیفتگی برای جریان چپ، در دههٔ پس از «انقلاب سفید» به دلیل ناآگاهی از منافع ملی و بالاخره در جریان انقلاب ۵۷ به جهت ناآگاهی از ارزش‌های دموکراتیک و مدنی، نه تنها موفق به شناخت موقعیت مناسب برای چنین تحوولی نشدند، بلکه چه بسا نشانه‌های آن را بدست خود از میان بردند.

روشن است که منظور از ناآگاهی در واقع کژاندیشی نخبگان جامعه است، که اقتدار معنوی و نفوذ کلام آنان بوسیلهٔ نوشته‌ها و سروده‌ها در سطح و عمق جامعه نفوذ می‌کند.

برای ملموس و مشخص شدن کژاندیشی‌ها، در پایین فهرستی کوتاه ارائه می‌شود که پذیرش تنها یک مورد از آن، روشن می‌سازد، در پشت «مخالفت احساسی» با حکومت اسلامی، «پشتیبانی واقعی» از آن پنهان است:

۱- اگر یورش اعراب بدوی بر امپراتوری ایران و در هم شکستن رشد تمدنی را که پیش از آن دوازده سده تکامل یافته بود بزرگترین عامل گسست مدنی در تاریخ ایران نمی‌دانید،

۲- اگر نارسایی انقلاب مشروطه را نتیجهٔ تهاجم جبههٔ متحد ضدانقلاب متشکل از ملایان شیخ فضل‌الله تا بهبهانی و طباطبائی نمی‌دانید،

۳- اگر مقاومت آخوندها و امت گوش بفرمان آنان را مسئول اصلی نارسایی پروژهٔ ایران‌سازی رضاشاه نمی‌دانید،

۴- اگر گسترش چپ‌گرایی روسی در دههٔ ۲۰ را زمینه‌ساز شکست جنبش ملی کردن نفت و دموکراسی نوپای ایران نمی‌دانید،

۵- اگر ناکامی پروژهٔ «انقلاب سفید» را نتیجهٔ بایکوت مشترک جبههٔ ملی ملازده و چپ تازه به دوران رسیده نمی‌دانید،

۶- و بالاخره اگر قدرت‌یابی آخوند در جریان شورش ۵۷ را پروژهٔ مشترک نیروی چپ و ملایان نمی‌دانید، به آگاهی تاریخی لازم برای مخالفت با حکومت اسلامی نرسیده‌اید. زیرا شما ممکن است از رژیم اسلامی ناراضی باشید و خود را دیگر مسلمان ندانید، اما، مادامیکه حتی به یکی از آنها باور داشته باشید، در مجموع از نگرشی برخوردارید که مبارزه با حکومت اسلامی را فلج کرده است.

نمونه برای پیامد عملی این نگرش: اگر شما «شهادت» را دلیل «حقانیت» فردی و یا گروهی بدانید، ناگزیر باید حکومت اسلامی را بر حق بدانید، زیرا خونی که برای برقراری آن ریخته شده، بیشتر از همهٔ دیگر جریان‌ها و سازمانهای سیاسی است!

«آگاهی تاریخی» هویت اجتماعی را تعیین می‌کند و هویت مشترک موجب پیوند عاطفی می‌شود. پس اینکه از کدام هویت برخوردارید، شما را خواه ناخواه به گروه اجتماعی مشخصی پیوند می‌زند، حتی اگر گروه مزبور را از برخی جهات نپسندید. نمونهٔ بارز چنین پیوندی مسلمانان هستند که گرچه امروزه بخش بزرگی از آنچه به اسم و رسم اسلام عمل می‌شود، ناراضی و حتی شرمگین هستند، اما نگرش اسلامی چنان در ذهن آنان حک شده، که وعده‌های تبلیغی سخنگویان رژیم را باور می‌کنند و به چرخش نیک حکومت اسلامی امیدوارند.

بنابراین تصور ما از رویدادهای تاریخی، ابتدا به باور سیاسی و سپس خواست اجتماعی بدل می‌شود. نمونه آنکه، تاریخی که چپ‌ها از روابط ایالات متحده با ایران در اذهان نشانده‌اند و به باور عمومی بدل شده، بدین تصور دامن می‌زند که در صورت برکناری حکومت اسلامی، «وابستگی رژیم شاه به امپریالیسم» بازخواهد گشت!

بخش بزرگی از مخالفان حکومت اسلامی همچنان باور دارند که آمادگی حکومت اسلامی برای دست زدن به هرگونه جرم و جنایت، راهی جز «خیزش انقلابی» و خشونت‌آمیز بجا نمی‌گذارد. آنان از سوی دیگر خواهان این «حق» برای «ملت رنج‌کشیده» هستند، که از ملایان جنایتکار انتقام بگیرد! جالب است که اغلب هواداران این خواسته، خواهان این هم هستند که «ملت ایران» باید بدون «دخالته خارجی» بر حکومت اسلامی غلبه کند! بدین صورت نگرشی شکل می‌گیرد، که در نهایت به سوی تکرار سناریوی انقلاب ۵۷ سیر می‌کند!

چنین باورهایی اکثریت ایرانیان را از کوشش برای برکنارزدن رژیم اسلامی بازمی‌دارد. این اکثریت از رفتارهای سرکوبگر و ایران‌ستیز رژیم اسلامی ناراضی است، اما تصویری که از ایران پس از حکومت اسلامی دارد را نیز مطلوب نمی‌یابد. آرزو دارد که در ایران حکومت اسلامی ضدامپریالیستی برقرار باشد، اما به رفاه، امنیت و شکوفایی اقتصادی دامن زند و هنوز متوجه نمی‌شود که «امپریالیسم» همزاد «دمکراسی» و «حقوق بشر» است و غیرممکن است، در مبارزه با آن به ارزش‌های انسانی و مدنی دست یافت! بنابراین، مشکل‌گذار از حکومت اسلامی در درجه نخست ناشی از مشکلی معرفتی و ادامه وابستگی به باورهایی است که اصولاً وجود این رژیم را ممکن و توجیه می‌کنند.

این مشکل خود را هم در نارسایی شناخت درست از رژیم و هم در پیگیری راهکارهای ناموفق نشان می‌دهد. بعنوان نمونه شعار «نه می‌بخشیم و نه فراموش می‌کنیم!»، کاملاً در جهت عکس آینده‌ای شایسته برای ایران است، زیرا از یک سو نشان دهنده واپسگرایی شهادت‌طلبانه است و از سوی دیگر مشوق ستیزه‌جویی.

از این نظر جالب است که در فلسفه مدرن اخلاق، نه تنها عمل ناشایست نکوهیده است، بلکه دارندگان باورهای ناشایست نیز بدین سبب که باعث دوام نیروهای ضدبشری می‌شوند، مسئول و جوابگو هستند. بعنوان مثال، اکثریت آلمانی‌هایی که از هیتلر پشتیبانی کردند، در پیشگاه تاریخ مسئول کشتار و خرابی‌های جنگ دوم جهانی بشمار می‌آیند. در ایران نیز هواداران کنونی نگرش چپ اسلامی نیز به سبب نقش خود در تداوم جنایت‌های حکومت اسلامی، در برابر فرزندان ایران جوابگو خواهند بود.

زیرا امروزه برای هر آنکه چشم بر واقعیات نبندد، رژیم حکومت اسلامی در ایران دارای سرشت ویژه‌ای است که آن را فقط با ماهیت دو رژیم توتالیتر هیتلری و استالینی مقایسه می‌توان کرد. این دو رژیم با وجود ظاهری کاملاً متفاوت از سرشت مشترکی برخوردار بودند که با دیگر نظامات حکومتی در تاریخ بشر تفاوت بنیادین داشت و بدین سبب غلبه بر آنها با بزرگترین کشتارها و خرابی‌ها توأم بود. بیشک حکومت اسلامی در ایران نه تنها نوع سوم چنین حکومتی است، بلکه با استفاده از «تجربیات» آنها از خود سخت‌جان‌تری نیز نشان می‌دهد.

این واقعیت را نمی‌توان بقدر کافی تکرار کرد، که هرچند انواع دیکتاتوری‌ها از «دیکتاتوری نظامی» (مانند مصر) و «مذهبی» (مانند پاکستان) تا «حزبی» (مانند چین) و یا «فردی» (مانند سوریه).. نیز از سرکوب مخالفان خود ابا ندارند، اما باهم از بنیاد با رژیم توتالیتر متفاوت‌اند و ندیدن آگاهانه و یا ناآگاهانه این تفاوت، باعث استفاده از راهکارهایی می‌شود که نه تنها موفق نیست، بلکه با شکست پیاپی مخالفان به ناامیدی و پراکندگی دامن می‌زند.

از سوی دیگر، به همان نسبت که از خشونت در مبارزه کاسته می‌شود باید درایت و ابتکار بیشتری در انتخاب شیوه‌های نوین به میان آید. در این راستا، آشنایی با شیوه‌های موفق دیگر ملت‌ها همانقدر مفید است که بازیافت روش‌های مورد استفاده گذشتگان ما.

بیشک پیروزمندانه‌ترین خیزش تاریخ بشر جنبش استقلال هند است که نه تنها به استقلال از قدرتمندترین امپراتوری دوران انجامید، بلکه با برپایی دمکراسی در یکی از عقب‌مانده‌ترین کشورها، باعث پیشرفت‌های شگفت‌انگیزی شد.

هرچند جنبش استقلال‌خواهانه هند پیش از گاندی آغازید، اما به سبب خشونت‌گرایی با شکست‌های پی در پی روبرو بود. اما گاندی خود آگاهی ملی و درایت را جایگزین خشونت کرد و بر پیش پا افتاده‌ترین نشانه تسلط انگلیس بر هند انگشت گذاشت و آن انحصار تهیه نمک از آب دریا بود!

حجاب اجباری سفیهانه‌ترین نماد تحقیر زنان و توهین به مردان ایرانی است و بیشک خیزش گروهی و همزمان در پارک‌های همه شهرهای ایران، آگاهی و همبستگی ایرانیان را گسترش خواهد داد و به بازیافت جایگاه شایسته‌ای در خانواده جهانی منجر خواهد شد.

